بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 10/2/1393

در جلسه قبل در مورد خالد ابی العلاء خفّاف صحبت این بود که مذهبش چیست؟ گفتیم از عبارت مرحوم نجاشی در ترجمه خالد بن طهمان ایشان تصریح کردن که **وکان من العامه،** ولی از روایت ابن ابی عمیر از او استفاده میشود که خالد بن طهمان امامی است با توجه به عبارتی که در عدّهء شیخ طوسی در مورد ابن ابی عمیر و صفوان وبزنطی نقل کرده که **لایروون ولایرسلون الّا عن ثقه** اینجا بحث خالد بن طهمان را ممکن است شخصی مورد نقض آن قاعده ذکر کند ،حاج آقا در بحث **لایروون ولایرسلون الّا عن ثقه** مواردی که توهّم میشود که برخلاف این قاعده است آن را لیست کردن ،حدود هفتادو خورده ای مورد ذکر کرده بودند و در مقام پاسخ بر آمدن، یکی از مواردی که به عنوان نقض میشود ذکر کرد همین خالد بن طهمان است ،باتوجه به آن تفسیری که از عبارت عدّه میشود که مراد از ثقه ،امامیِ صدوقِ ضابط است ، ما در پاسخ میگفتیم که از روایات خالد بن طهمان ممکن است که برداشت بشود که آن شخص امامی بوده و عامی نبوده است ، ببینید نحوهء استدلال به این روایات ،یعنی این روایت دوتا مشکل دارد یکی اینکه سند تا خالدبن طهمان صحیح است یا صحیح نیست ،ماخیلی بررسی سندی نکردیم آن روایاتی که ذکر کردیم،مرحله دوم اینکه اگر کسی یک روایتی را نقل کرد آیا الزاماً به مفاد این روایات معتقد است ، آن هم خوب یک بحث دیگه است ، اصلاً این سبک استدلال کردنها برای تشخیص مذهب راوی ،این دو جنبه را در موردش باید حلّ کرد :یکی اینکه آیا سند تا آ راوی معتبر است ؟ثانیاً آیا دلیل داریم که مجرد اینکه راوی این روایت را نقل کرده یعنی به مضمونش معتقد است ، ماچه دلیلی داریم که هر راویی که روایتی را که نقل میکند به مضمونش معتقد است ،حالا صرف نظر از اینکه آن مضمونش را به آن گونه ای که ما معنا میکنیم ،معنا میکند ،حالا فرض کنید که صریح میباشد در یک معنایی ،آن هم یک مشکلی هست که گاهی اوقات ممکن آن راوی روایت را به گونه ای غیر از آن گونه ای که ما معنا میکنیم ، معنا کند ،این دوسه جهت را باید مدّ نظر داشته باشیم ، البته ما در این بحث نمیخواهیم اثبات کنیم صحّت مذهب خالد ابی العلاء خفاف را ، ما بحثمان این است این احتمال وجود دارد که ابن ابی عمیر آن را امامی میدانسته است، یعنی جزء مسلمات نیست عامی بودنش که شما بگید که ابن ابی عمیر نمیشود آن را امامی بداند، نه این ولو شما بگید ابن ابی عمیر اشتباه میکرده است ،اشکال ندارد ولو اشتباه هم کرده باشد ،نکته را توجه بفرمایید، آن نقضی که نسبت به آن قاعده است دو جور نقض تقریب میشود ، یک اینکه به قرینهء این نقضها مراد ابن ابی عمیر این تفسیری که ما میکنیم نیست مرادش چیز دیگه ای هسن مثلاً ، یک جوردیگه این است که نه ما میگیم چون نقضهای زیادی دارد حجیّت کلام ابن ابی عمیر را زیر سوال میبریم ،فرض کنید مستند به گفتهء ابن ابی عمیر هم باشد، حالا حجیّت کلام شیخ را چه بگیم که آن از درب های شیخ است یا بگیم خود ابن ابی عمیر این مطلب را گفته است ،آن حجّت نیست چون مثلاً در تشخیص آن کأنّ زیاد اشتباه کرده است ، هر یک از این مطالب را بگیم ،به هر حال جایی که مسلم باشد که یک نفر عامی است یا واضح باشد عامی است ،خوب این ممکن است که قرینه قرار بدهید که اصلاً شهادتش به نحو کلی نیست که همهء کسانی که روایت میکنند ،مثلاً کسانی که زیاد روایت میکنند، یک جوری بالاخره آن عبارت را بخواهیم توجیح کنیم ،اما مواردی که شخص مسلم نیست که عامی باشد،آن چون مسلم نیست فوقش این است که نجاشی آن را عامی دانسته،ابن ابی عمیر شهادت به وثاقت داده دیگه از باب تعرض این، ولو نمیتوانیم اثبات کنیم صحت امامی بودن این را یا صحت مذهب این را ولی به عنوان نقض آن قاعده که بخواهیم او را از حجیّت هم بندازیم نیست ، این یک بحث کلی که حالا تفصیل بیشترش باشد درآن قاعدهء **لایروون ولایرسلون الّا عن ثقه** .خوب یک نکتهء دیگه ضمیمه بکنم ابی العلاء خفاف روایتهایی که متناسب با عامی بودنش ندارد را نقل کرده است ، دو سه تا روایت دیگه هست که این را هم بخوانم مناسب است ، یک روایت ،روایتی هست که در بصائر الدرجات صفحه 51 حدیث 11 نقل شده است ، بسندٍ صحیح اینجا مشکل سندی هم ندارد ، عن محمد بن سنان ، که محمد بن سنان را هم ثقه میدانیم ، عن ابی العلاء الخفّاف عن الاسبق بن نباته عن أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ،که مراد از ابی العلاء خفاف در روایت محمد بن سنان ، هم به جهت اینکه ابی العلاء انصراف دارد به طور کلّی به خالد بن طهمان هم ،یک روایت دیگه ای را هم دیروز خواندم که محمدبن سنان عن ابی العلاء الخفاف عن عطیة الاوفی نقل کرده بود که عطیهء اوفی مشایخ خالد بن طهمان است که نشانگر این است که ابی العلاء خفافی که محمد بن سنان ازش نقل میکند خالد بن طهمان است ، **عن أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قال قال رسول الله من أحبّ ان یحیی حیاطی** یک روایت جالبی هست که میخواهد وارد بهشت بشود و امثال اینها و توضیحی در مورد بهشت میدهد که میگه بهشت چیزی هست که **غضیبٌ** **غرسه الله بیده و قال کن فکان** که این تیکهء وسطیش را در کتاب الدعاء طبرانی به سندش از محمد بن سنان عن ابی العلاء الخفاف عن الاسبق بن نباته نقل کرده است در کتاب الدعاء نبود در یک کتاب دیگه از طبرانی بود، یکی از کتب اهل تسنن ،در مکتب شامله هست ، حالا دیگه یادداشت نکردم ،چون ربطی به این بحث تشیّیعش نداشت آن تیکه اش را آورده است ، قسمت اصلی روایت : قال رسول الله من أحبّ ان یحیی حیاتی ... دیگه ادامه اش را یادداشت نکردم **فالیتولّ علی بن ابی طالب و الاوصیاء من بعده فإنّهم لایخرجونکم من الهدی ولا یدخلونکم فی ضلاله** ،به خصوص تعبیر اوصیاء اینجا ،البته اوصیاء را ممکن است شخصی به همین معنای وصیّت ظاهری معنا بکند ،چون این روایت از آن سه جهتی که عرض کردم که در این بحثها باید بهش پرداخت ،اینکه آیا سند تا ابی العلاء خفاف صحیح است یا نیست ؟ عرض کردم صحیح است ، اینکه ابی العلاء خفاف این روایت را نقل میکند اینکه به مضمونش هم معتقد است خیلی دلیل نداریم ، همچنین در مورد دلالتش هم اینکه اوصیاء را به آن معنایی که ما معنا میکنیم ،معنا میکند ،آن هم خیلی واضح نیست ،البته اگر تعداد روایتهایی که مثلاً ابی العلاء خفاف در مضمون های شیعی نقل میکند زیاد باشد ،دلالتهاش واضح باشد آن ممکن است بگیم که بعید است آن معنایی که ظاهر هست معنا نکنیم، (اشکالی ندارد ابی العلاء خفاف خودش از اصحاب امام باقر علیه السلام است ،اصحاب امام باقر سال 57 به دنیا آمدند فرض کنید که مثلاً 20 ساله باشند امام صادق ، حالا نمیدانم در چه زمانی امام باقر (ع) را درک رکرده این ابی العلاء خفاف فرض کنیم سال وفاتش را هم در نظر بگیریم خیلی مشکلی ندارد، مثلاً خود اسبق بن نباته میتواند تا حدود سال هفتاد هشتاد زنده باشد ،خیلی چیز غریبی نیست ، )این یک روایت

یک روایت دیگه که در علل الشرایع وارد شده که جلد1 صفحه21 **ابی العلاء الخفاف عن ابی سعید عقیصا قال قلت للحسن بن علی بن ابی طالب یا بن رسول الله لم داهنت معاویه صالحته و قد علمت أنّ الحقّ لک دونه و أنّ معاویه ضالٍّ باغ فقال یا ابا سعید الست حجّة الله تعالی ذکره علی خلقه و اماماً علیهم بعد ابی قلت بلی** ، بعد ادامه اش میگه پیغمبر نفرمود **الحسن و الحسین امامان قاما و قعدا** ، امثال اینها بعد در ادامه میفرماید خوب وقتی من امام هستم ،امام معنا ندارد که از امام بازخواست کند که چرا این کار را کردی آن کار را نکردی ،بعد البته در ادامه امام توضیح میدهند که شرائط چه جوری بوده ولی میخواهند بگن این سوالات اصلاً ناشی از این است که شما اعتقادتان باید شل باشد والا مگه تو من را امام نمیدانی اگر امام میدانید دیگه این صحبتها را بگذارید کنار،الان متاسفانه تفکراتی وجود دارد،بحث تقدّس زدایی ها و امثال اینها هست ،یک چند روز قبل کسی از من میپرسید که از من سوال کردن که چرا زنان پیغمبر بعد از فوت پیغمبر نمیتوانستند ازدواج کنند ،آنها خوب بعضی هاشون زنهای جوانی بودن ،من میگفتم حالا منهای آن بحثهای خاصی که وجود دارد ،که به هر حال کسی که احترام پیغمبر را دارد و جامعه بهش به احترام نگاه میکند، آن باید هزینه اش را بپردازد ، این ها فقط اینجور نیست که چیزهاش را داشته باشد،**من کان له الغنم فعلیه الغرم** ،حالا آن بحثهاش بماند،اصلاً این مدل فکر که ما خودمان را مشرّع بدانیم این مدل فکرها تفکراتی است که در فکر زنها و مردهای ما ایجاد کرده و تفکرات از آن طرف آب آمده است، این تفکرات از قدیم هم بوده ،که قرار نبوده تسلیم باشند ،حتی کسانی مثل ابی سعید عقیصا گاهی اوقات از این نکته غفلت میکند ،داستان صلح امام حسن انقدر تلخ بوده که حتی بزرگان ،ابی سعید عقیصا جزء شیعیان خالص بودن ، کسانی مثل حجر بن عدی گاهی اوقات اعتراض میکند،یک افرادی اعتراض کردند که آدم تعجّب میکند ،ولی خوب سنگینی مطلب گاهی اوقات یک جوری هست که شیعیان خالص هم یک موقعی ازشان سر میزند ،این ابی العلاء خفاف را در ادامه اش را ببینید ،از جهت سندی روایت ابی العلاء قابل چیز نبود ،ولی متن متنی هست که شاید روشن باشد که امامت و پیشوائی حضرت علی و مفترض الطاعه بودن و امثال اینها را ازش استفاده میشود ، از جهت متن شاید ابهامی نداشته باشد در اینکه واجب الطاعه هستند و امام به مفهوم شیعی درش افتاده است (نه میگه امام حسن را به عنوان امام مفترض الطاعه بعد ابی چیز میشود ،نه عرض کردم سه نکته است اینجا ،یکی اینکه این روایت را حتماً این راوی نقل کرده ،آن وابسطه به این است که یا سند معتبر باشد یا تعداد زیادی روایت از آن راوی نقل شده باشد یا مطمئن باشیم آن راوی حتما نقل کرده باشد ،نکته دوم اینکه آیا راوی که این روایت را نقل کرده به مضمونش معتقد است ،این قابل اثبات نیست ، نکتهء سوم اینکه آیا این راوی اگر هم به صحت این معتقد باشد به همان معنایی که ما معنا میکنیم معنا میکند ،این نکتهء سومش را میگن ظاهراً مشکلی نیست فقط آن دوتا نکتهء اول خیلی واضح نیست،ولی حالا عرض کردم ما در این بحث نمی خواهیم اثبات کنیم صحت مذهب ابی العلاء خفاف را ،همین احتمالش هم کافی هست برای اینکه آن نقضها هم در این بحث بگیم که این شاهد بر این نیست که عبارت فقیه صحیح است و این شخص ،شخصی هست غیر از خالد بن طهمان ،خالد بن ابی العلاء به این چیز نمیشود چیز کرد، نقض آن قاعدهء **لایروون ولایرسلون الّا عن ثقه** هم نیست،

یک روایت دیگه هم هست:**اسماعیل بن قتیبه عن ابی العلاء الخفاف عن ابی جعفر علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام أنا وجه الله أنا جنب الله أنا الاوّل أنا الآخر أنا الظاهر أنا الباطن** تا آخر روایت،بعد در ذیلش دارد **فقال معروف بن خرّبوذ ولها تفسیرٌ غیر ما یذهب فیها اهل الغلوّ** در رجال کشی صفحه211 حدیث 374 وارد شده ،این حالا در مورد روایتهای شیعیانه ای بود که من پیدا کردم در روایتهای ابی العلاء خفاف ،خوب حالا برگردیم به همان بحث قبلیی که مطرح بود ،مرحوم آقای خویی در ترجمهء حسین بن ابی العلاء خفاف فرموده بو دن که حسین بن ابی العلاء امام کاظم علیه السلام را درک کرده است ، بلکه امام رضا را هم درک کرده است که عرض کردم شاهدشان در مورد درک امام رضا ناتمام است ، بعد در مورد امامی بودنش و در مورد بعضی چیزهاشون مطرح میکنند.حالا بریم در حسین بن خالد صیرفی ،حسین بن خالد صیرفی را میفرمایند :**من اصحاب الرضا علیه السلام** از رجال شیخ نقل میکنند ،بعد میفرمایند **و عدّه البرقی فی اصحاب ابی الحسن موسی علیه السلام** ،بعد روایتی از نجاشی نقل میکنند که در آن حسین بن خالد صیرفی وارد شده است ،**قال کنّا عند الرضا علیه السلام و نحن جماعه** که در واقع نشانگر این است که این شخص امام رضا را درک کرده است ،بعد میفرماید ، **وقد وقع الکلام فی اتحاده مع الحسین بن خالد الخفاف و تعدده واحتمل التفرشی بعیداً الاتّحاد**،گفته اتحاد احتمال دارد ولی اتحادش بعید است ،و اورد علیه و این ایرادها برای خود تفرشی هست ؛**و اورد علیه بوجوهٍ ضعیفه أحسنها أنّ هذا لقبه الصیرفی و الاوّل لقبه الخفاف فکیف یمکن القول باتّحادهما** ،این **فی اتحاده مع حسین بن خالد الخفاف** ایشان مسلم گرفته بود که حسین بن ابی العلاء خفاف ،حسین بن خالد خفاف است ، که حالا ما بحثش را در جلسه قبل کردیم که اصلاً اینها ثابت نیست که حسین بن ابی العلاء خفاف ،حسین بن خالد باشد و بلکه ظاهراً او نیست ،مجموع قرائنی که دیروز ذکر کردیم ،ولی حالا دیگه آن بحث را تکرار نمیکنیم ،با پذیرش آن مطلب این بحث را ادامه میدهیم ،حالا بحث این است که حسین بن خالد خفاف باحسین بن خالد صیرفی اینها یکی هستند یا یکی نیستند، میگه بابا اشکال کرده که آن صیرفی است این خفاف است ،چطور میشود اینها متحد باشند ، خوب این استدلال به این شکل ضعفش واضح است ، خوب مگر مانعی داردیک نفر هم خفاف باشد هم صیرفی باشد ،استدلال یک مقدمات مطویی دارد ،آن این است که میخواهد بگوید که در شرح حال صیرفی از خفاف بودنش یاد نشده است ،در شرح حال خفاف از صیرفی بودنش یاد نشده است ، اگر قرار باشد اینها یکی باشند چطور میشود یک نفر به صیرفی بودنش را متوجه نشده است ،یک نفر خفاف بودنش را متوجه نشده است ؟ اینها را به عنوان قرائنی ذکر میکنیم بر اینکه اینها اصلاً متعدد هستند ،به این تقریبات یک وجهی والا این تقریب به این چیز عادیّش یک تقریب چیزی نیست، یک جور دیگه هم ممکن است شخص تقریب بکند، آن این است که خفاف یک شغل در سطح پایین جامعه بوده است و صیرفی ها در رده های بالاتر جامعه هستند ،به هر حال بانک دارهای آن زمان بودن دیگه ،مثلاً اینجوری بخواهیم چیز بکنیم ، (من به طور کلی گفتم ولی به هر حال صیارفه از جهت اجتماعی ، ولی آن جور نیست ، آن حسین بن ابی العلاء خفاف که به عنوان خفاف مطرح است آن خودش یک آدم متشخصی بوده است ، در بعضی از روایاتش هست میگه مکه که میرفت ،میگه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم ،امام میگه شنیدم که مومنین را ذلیل میکردی ،کفت چطور نعوذ بالله که این کار را بکنم ،میگه شنیدم در راه مکه در هر منزلی یک گوسفند قربانی میکردی ،فکر نمیکنی آن افرادی که آنجا هستند دلشان میخواهد مثل تو باشند ولی نمیتوانند و امثال اینها، چرا کاری میکنی که باعث ذلّت مومنین باشد ، در مورد حسین بن ابی العلاء خفاف ،که همان فرض این است که حسین بن خالد خفاف هست،اینجوری تعبیر در موردش شده است ،شبیه این در یک روایت دیگه ای هست آن برای شهاب بن عبد ربّه است که امام تخطئش میکنند میگن اگر میخواهی مسافرتی بروی با هم پالکی های خودت برو که اگر تو چیزی میکنی آنها هم بتوانند ،حالت خار و خفیف نکنی دیگران را با رفتارهایی که خودت داشتی ،(نه شما مرادتان این است که کسانی که مثلاً عبا فروشها در گذر خان بعضی هاشون صیرفی هستند،حالا من عرض کردم این تقریب خیلی تقریب محکمی نیست ، عمده اش همین است که اگر کسی بخواهد تقریب کند بگوید آن کسی که لقب صیرفی گفته خفاف را نگفته ، خفاف را گفته صیرفی را نگفته ،به این جور چیزها ،آن هم فکیف یمکن القول باتحادهما این تعبیرات ، تعبیرات غیر فنیی است ،بگیم فیبعد القول باتحادهما این جور چیزها،حالا آقای خویی از این زاویه اشکال نکردن ،ایشان میگن **ویردّ علیه أنّ الخفاف کما مرّ لقب خالد و اطلاقه علی الحسین من جهت والده فلا مانع من أن یکون الحسین بن خالد خفافاً من جهت ابیه و صیرفیّاً بنفسه** خوب ما آن بحث گفتیم که مجرد اینکه پدرش خفاف بوده این معناش این نیست که خودش خفاف نبوده است ، ظاهر حسین بن ابی العلاء خفاف حالا فرض این ، ظاهر که نه صریحش ، گفتیم که ابو علی الخفاف در شرح حالش این بود که خفاف را به خود حسین اطلاق میکردند ،چه دلیلی دارید که به مجرد اینکه پدرش خفاف بوده است ، بگید خفاف نیست ، به خصوص شغلها معمولاً وراثتی بوده است ،الان هم خیلی وقتها کسی که یک شغلی دارد فرزندانش هم آن شغل را ادامه میدهند ،حالا تا چه برسد به آن زمانهایی که اینگونه محیطهای رده های اجتماعی کم اتفاق می افتاده است ، این تعبیر تعبیر خیلی لطیفی نیست ، خوب حالا یک تیکه های دیگه ای دارد که آن بماند،**والصحیح فی ابطال احتمال الاتّحاد هو أنّ البرقی عدّ فی اصحاب الکاظم علیه السلام رجلین الحسین بن خالد اوّلاً والحسین بن خالد الصیرفی ثانیاً فلا مناصّ من الالتزام بالتعدد**،ایشان دوتا حسین بن خالد را ذکر کرده است ،یکی حسین بن خالد خالی ،یکی خالد صیرفی ،این مناش این است که متعدد است ، این نحوه استدلال یکسری اشکلات کلّی دارد یکسری اشکلات جزئی دارد ،ایشان میگه چون متعدد ذکر کرده پس بنابر این اینها باید متعدد باشند، خوب سوال این است که آیا تعدد ذکر در کتاب رجال دلیل این است که شهادت میدهد به تعدد آنها یا فوقش این است که ایشان براش اثبات نشده که اینها یکی هستند، هر دو را ذکرکرده و بنابراین هردو را ذکر کرده است،به خصوص در اینجا حسین بن خالد اول را مشخصه برش ذکر نکرده است ،از کجا ایشان چیز شده که آن حسین بن خالد مطلق با آن حسین بن خالد صیرفی اینها دو نفر هستند ،این به طور طبیعی حسین بن خالد در اینجور موارد یک حسین بن خالدی را دیده ،یک حسین بن خالد صیرفی را هم دیده ، یعنی علم به وحدت براش حاصل نشده است ،احتمال داده کسی دیگر باشد ،هر دو را ذکر کرده است ، حدّاکثر چیزی که از این جور موارد استفاده میشود این است که شهادت به وحدت نمیدهد ، علم به وحدت نداشته است ، ممکن است احتمال وحدت هم بدهد احتمال تعدد هم بدهد ،هردو را ذکر باشد ،تعدد ذکر در کتب رجالی دلیل بر شهادت صاحب کتاب بر تعدد معنون نیست که ایشان آن را دلیل میگیرند ،تازه آنهم دلیل قاطع ،به فرض هم تازه شهادت باشد ،این شهادت ها ممکن است اشتباه کرده باشند ، (اصلاً بنای این چیزها را نداشته ،رجال برقی از اول تا آخرش عنوانها را لیست کرده است ،گاهی اوقات یک تعبیر کوچکی اضافه بکند ، کل اطلاعاتی که در رجال برقی در مورد راویان وجود دارد مجموعش را جمع کنی شاید به اندازه یک صفحه نشود، حالا فرض کنید در رجال نجاشیی که کار میکند آن حالا یک حرفی ،در رجال برقی که بنای لیست کردن راویان است به هیچ وجه تعدد ذکر دلیل بر تعدد معنون به این دو عنوان نیست ، نه شهادت مولف را به دنبال می آورد وبرفرض که شهادت دو عنوان باشد آن شهادت دلیلی بر اعتبارش نداریم ،به خصوص در اینجاهایی که فرض این است که ما قرائنی برای وحدت گیر بیاریم فوقش این است که میگیم که اشتباه کرده است ،این اینجور نیست که اشتباه کردن عالم رجالی امر غریبی باشد ،باید قرائن محکمی وجود داشته باشد تا در مقابل قول عالم رجالی به خصوص عالمهای قدمایی مثل صاحب کتاب برقی ما بایستیم،ولی اینجور هم نیست که اگر قرائن قوی داشته باشیم نشود قول یک عالم رجالی را تخطئه کرد، خوب این یک مطلب،

ولی یک بحث صغروی وجود دارد آیا واقعاً تعدد ذکر وجود دارد ،این خودش یک بحث خاصی دارد یعنی یک بحث کبرویی دارد که آیا تعدد ذکر دلیل بر تعدد معنون است ، که آن بحثش ذکر شد ،یک بحث صغروی دارد ،آیا اینجا واقعاً برقی اینها را متعدد ذکر کرده است ؟ پاسخ مطلب این است که یک مشکلی در باب اصحاب الکاظم رجال برقی وجود دارد ، آن مشکل را حاج آقا درحاشیهء رجال برقی به آن متذکر شدن و در ذیل عنوان،در یک جایی ایشان حاشیه دارند که در جلد دوم این کتاب جرعه ای از دریا حاشیه های ایشان بر رجال برقی چاپ شده ، ایشان آنجا اشاره میکنند که یک مشکلی در رجال برقی احساس میشود آن این است که افراد زیادی هستند در رجال برقی که در جاهای دیگر جزء اصحاب الرضا شناخته میشوند ولی در اینجا جزء اصحاب الکاظم شمرده شده است ، این اختلاف به چه نحو است ، ایشان میفرمودند ابتدا ممکن است به ذهن برسد که مثلاً ابی الحسن بوده ،ابی الحسن را مختلف تطبیق کردن ،رجال شیخ یک جور تطبیق کرده ،رجال برقی یکجور دیگه ای تطبیق کرده است ، ولی ایشان میفرماید که این مطلب درست نیست ،این از یک عنوان خاص چی چی جبلی از آن عنوان تا آخر ، اصلا این مشکل ایشان میفرمایند در یک جای خاصی از رجال برقی وجود دارد و یک صفحه پس و پیش شده است ، این جور نیست که تصادفاً همهء مواردی که از اینجا تا آخر هست ،هرچی از اول تا آنجا باشد اختلافات نیست ، همه متّفق القول هستند ،از آن عنوان جبلی تا آخر اینجا این اختلاف، این نمیشود که این اختلاف پیش بیاد،این خودش کاشف از این هست که اینجا یک ورق پس و پیش شده است ، این حسین بن خالد صیرفی در آن قطعهء پس و پیش شده از اصحاب الکاظم از رجال برقی واقع است ،آن حسین بن خالد در قسمت اول است ،پس بنابراین این که ایشان میفرماید هر دو در باب اصحاب الکاظم ذکر شدند نه،از ترجمهء محمد بن اسلم جبلی ، در ذیل ترجمهء محمد بن اسلم جبلی اگر باز اشتباه نکنم آن حاشیهء حاج آقا هست ،من یک مقاله ای در مورد این رجال برقی و رجال شیخ نوشتم در کنگرهء امام رضا چاپ شده است ، یک فصلش را در مورد همین اصحاب الکاظم رجال برقی آنجا آوردم و حاشیهء حاج آقا را آوردم و شواهد دیگری در تثبیت حاج آقا در حاشیه حاج آقا اضافه کردم ، من جمله شواهد این است که قرائن نشان میدهد که یکی از منابع اصلی رجال شیخ ، رجال برقی است ،در اصحاب الرضا علیه السلام عنوانهای زیادی هست که شما نگاه میکنید که دررجال برقی در اصحاب الرضا آمده است ، یعنی پیداست که از رجال برقی گرفته شده است ،و از اینها معلوم میشود نسخه ای از رجال برقی که دست شیخ طوسی بوده است ،این برگه در اصحاب الرضا علیه السلام بوده است،من آنجا مفصل این را آوردم که چه شکلی است از کجا تا کجا اینها مشخص میشود که ،چندین شاهد اضافه کردم به فرمایش حاج آقا یکی از آنها که مهمترین شاهد این بحث است ،آن این است که از رجال شیخ استفاده میشود که رجال برقی همینجوری که حاج آقا استظهار فرمودند یک صفحش پس و پیش شده و تفصیلش در آن مقاله آمده است، پس بنابراین صغرویّاً اینکه ایشان میفرماید تعدد ذکر وجود دارد ،نه اصلاً تعدد ذکر وجود ندارد،خود اینجا را هم ببینید حسین بن خالد صیرفی را میگه رجال شیخ در اصحاب الرضا ذکر کرده است برقی آن را در اصحاب ابی الحسن موسی نقل کرده است ،(حالا این گفته شد بزارید این نکته را بگم ،یکی از تحریفاتی که رخ میدهد این است که گاهی اوقات یک صفحه از کتاب جا به جا میشود ، در این کتاب منتقلة الطالبیه در نسخهء خطیش این جابه جایی ها رخ داده است ،برگه ها گاهی اوقات می افتد آن که میخواهد برگه را بگذارد سر جاش ،یک جای دیگه ای میگذارد ،بعد استنساخ که میشود از یک نسخه ای که چیزش مختلف شده استنساخ میشود ،که شیخ طوسی یکی از آنها است ، که تیکه هایی از آن امالی جابه جایی دارد،که حاج آقا در بعضی از نسخ خودشان آن جابه جایی ها را توضیح دادن که آن صفحات کجا بوده و امثال اینها، که این یکی از آن جابه جایی هاست ، گاهی اوقات اصلاً یک برگه از یک کتاب دیگه وارد میشود ، این هم یک چیزی هست که مرحوم مجلسی در مورد قطعه دوم زیارت عرفه که حضرت سید الشهدا حالا من وارد بحثش نمیشوم ،بنابر تحقیق آن تیکهء دومی که در بعضی از نسخ اقبال وارد شده است از کتاب منشئات ابن عطاء اسکندرانی است ،اصلاً زیارت نیست ،آن دعای سید الشهدا نیست آن یکی از منشئات ابن عطاء اسکندرانی است که در کتاب منشئات ابن عطاء هم چاپ شده است،و آن اشتباهاً این تیکه در نسخهء ،بعضی از نسخ ، در نسخه قدیمی اقبال هم نیست در بعضی از نسخ اقبال اضافه شده و آن قطعهء دوم..، مضامینش اتفاقاً اصلاً بلند نیست، یعنی مرحوم مجلسی از بعضی از محدثین نقل میکند که مضامینش شاهد بر این هست که این جزء روایت نیست ،من به یک تناسب این را در یک بحثی در مضمون شناسی این را آورده بودم ، گفته بودم افراد مختلف نسبت به این تعبیرات مختلف اظهار نظر کردن ، محدثین میگن که این با لسان حدیثها جور در نمیاد ، کسانی که نگاههای عرفانی دارند مثل مرحوم امام میگن مضامین مضامین رفیعی است در حالی که کاملاً دوتا دید متفاوت نسبت ،دقیقاً دوتا دید مضمون شناسیِ مختلف هست که من گفتم اصلاً این سبک سبک درستی نیست که ما با این روشها بخواهیم چیزها را ، مضمون شناسی یک محدوده های خیلی خاص دارد که حالا آن در جای خودش یک موقعی اگر یک موقع مجالی شد در مورد این مضمون شناسی چه طوری میتواند در شناخت حدیث موثر باشد و چقدر نقش دارد و روشهایی که ازاستنباطات شخصی و پیش فرضهای آن محقق به دور باشد آن را یک جای دیگه ای در موردش صحبت خواهیم کرد،خوب این هم تا اینجا .بنابراین حسین بن خالد خفاف و حسین بن خالد صیرفیی که آقای خویی میفرمایند که اینها دو نفر هستند به این دلیل قطعی ، آن به هیچ وجه دلیل نیست، ولی خوب ما دلیل بر وحدت نداریم برفرض اینکه حسین بن خالد صیرفی دارد و چون دلیل بر وحدت نداریم باید بنا را بر تعدد بگذاریم ،حالا بنابراین فرض که اینها متعدد باشند بحث بعدی پیش میاد که این را انشاء الله یکشنبه دنبال میکنیم آن این است که حسین بن خالد های مطلق بنابراین که ما یا قطعاً یا احتمالاً ما دو تا حسین بن خالد داسته باشیم ، مراد از حسین بن خالدهای مطلق چی است ، تا حالا بحثهای ما دربارهء توحید مختلفات بود از این به بعد بحث در بارهء تمییز مشترکات است این را یکشنبه در موردش صحبت میکنیم .